

Saudi Arabia's Balancing Policy with Iran in Yemen

Morteza Hemmati ¹, Shahrooz Ebrahimi ^{2*}, Mahnaz Goodarzi ³

1- PhD Candidate, Islamic Azad University, Isfahan, Iran

2- Associate Professor, University of Isfahan, Iran

3- Assistant Professor, Islamic Azad University, Isfahan, Iran

Abstract

Problem Definition: What are the reasons for Saudi Arabia's conservative foreign policy shift to an aggressive approach after the Arab spring in Yemen?

Purpose: Investigating and analyzing the causes of the Saudi military invasion of Yemen from two geopolitical and ideological aspects and its impact on Saudi Arabia's balancing policy with Iran.

Methodology: The study was conducted using the descriptive-analytic method. Data collection method was library one using scientific and research papers and online sites. The theoretical framework of this paper was derived from the theory of balance of power, which emphasizes the (relative) equality of power between the two rival blocs, providing a useful theoretical framework for examining the shift in the conservative approach of Saudi foreign policy to the aggressive approach following the Arab spring developments in Yemen.

Result: The findings of this article suggest that Ansarullah's full control over Yemen could change the balance of power for Iran's benefit by endangering Saudi security (provoking Shiites in the south and east as well as threatening oil transit through the strategic Bab al-Mandab Strait) and expand its sphere of influence in the Middle East. Saudi Arabia has changed its conservative foreign policy approach to an aggressive foreign policy towards Yemen after changes in Islamic awakening for expanding its influence and maximizing its security on the one hand and to curb the expansion of Iranian influence in the region with the aim of weakening the axis of resistance and balancing strategy on the other.

Keywords: Yemen, Saudi Arabia, Iran, Regional Competition, Balancing, Houthis, Bab al-Mandab Strait.



فصلنامه علمی برنامه‌ریزی فضایی (مقاله پژوهشی)
سال دهم، شماره یکم، (پیاپی ۳۶)، بهار ۱۳۹۹
تاریخ وصول: ۹۸/۰۶/۲۵ تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۰/۰۳
صص: ۱۰۷-۱۲۴

سیاست موازنه‌سازی عربستان در برابر ایران در یمن

مرتضی همتی^{۱*}، شهروز ابراهیمی^۲، مهناز گودرزی^۳

۱- دکتری تخصصی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اصفهان، اصفهان، ایران

۲- دانشیار، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

۳- استادیار، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اصفهان، اصفهان، ایران

چکیده

طرح مسئله: دلایل تغییر رویکرد محافظه‌کارانه سیاست خارجی عربستان به رویکرد تهاجمی پس از تحولات بهار عربی در یمن چیست؟
هدف: هدف این پژوهش، بررسی و تحلیل علل تهاجم نظامی عربستان به یمن از دو بعد ژئوپلیتیک و ایدئولوژیک و تأثیر آن بر سیاست موازنه‌سازی عربستان در برابر ایران است.

روش پژوهش: روش پژوهش حاضر، توصیفی تحلیلی و شیوه گردآوری اطلاعات، کتابخانه‌ای است و از کتب، مجله‌های علمی پژوهشی و پایگاه‌های مختلف اینترنتی استفاده شده است. چهارچوب نظری این مقاله نیز برگرفته از نظریه موازنه قواست که با تأکید این نظریه بر برابری (نسبی) قدرت میان دو بلوک رقیب، بستر نظری مناسبی برای بررسی تغییر رویکرد محافظه‌کارانه سیاست خارجی عربستان به رویکرد تهاجمی پس از تحولات بهار عربی در یمن فراهم می‌شود.

نتایج: یافته‌های این مقاله حاکی است تسلط و حاکمیت کامل انصارالله بر یمن با به خطر انداختن امنیت عربستان (تحریک شیعیان جنوب و شرق و همچنین تهدید ترانزیت نفت از تنگه استراتژیک باب‌المندب)، موازنه قدرت را به سود ایران تغییر و حوزه نفوذ آن را در منطقه خاورمیانه گسترش می‌دهد. عربستان سعودی پس از تحولات بیداری اسلامی با تغییر رویکرد سیاست خارجی محافظه‌کارانه خود به سیاست خارجی تهاجمی درقبال کشور یمن، درصدد بسط نفوذ و افزایش امنیت خود از یک سو و مهار گسترش نفوذ ایران در منطقه با هدف تضعیف محور مقاومت و با راهبرد موازنه‌سازی از سوی دیگر بوده است.

واژه‌های کلیدی: یمن، عربستان، ایران، رقابت منطقه‌ای، موازنه‌سازی، حوثی‌ها، تنگه باب‌المندب.

مقدمه

گسترش نفوذ شیعیان الحوثی و انصارالله و تسلط آنها بر یمن، چشم‌انداز هشداردهنده‌ای برای عربستان و متحدان منطقه‌ای آن کشور است؛ زیرا آنها از نفوذ فزاینده ایران در منطقه نگران هستند. خروج یمن از زیر سیطره عربستان، با توجه به جمعیت شیعیان ساکن در آن کشور و اینکه نفت خود را از مسیر تنگه هرمز (ایران) و باب‌المندب (یمن) به خارج صادر می‌کند، باعث خواهد شد آن کشور خود را در تنگنای ژئوپلیتیک ببیند.

به باور عربستان، ایران در پی بهره‌گیری از تحولات یمن برای تحت فشار قرار دادن آن کشور، گسترش تشیع سیاسی در مرزهای جنوبی عربستان و سپس نفوذ دادن این مسئله به داخل آن کشور است؛ به این ترتیب وقایع یمن که همچون تحولات عراق، لبنان، سوریه و بحرین ویژگی‌های هویتی و ایدئولوژیک برای ایران و عربستان دارد، نشان می‌دهد این کشور همچنان به‌مثابه یکی از حوزه‌های توجه و رقابت تهران و ریاض باقی خواهد ماند.

در نگاه استراتژیک ایران نیز، یمن وزنه تعادل در دریای سرخ (حیاط‌خلوت سعودی‌ها) در برابر خلیج فارس محسوب می‌شود؛ در نتیجه نفوذ در آن کشور به معنای ایجاد موازنه در مقابله با عربستان است. قدرت‌گیری حوثی‌ها در یمن، عربستان را در محاصره «کمر بند شیعی» و در «تنگنای ژئوپلیتیک» قرار و توان، ظرفیت و نیز اهرم‌های اعمال فشار ایران بر عربستان و متحدان منطقه‌ای آن کشور را افزایش خواهد داد.

پرسش اصلی مقاله حاضر این است که عوامل اتخاذ سیاست موازنه‌سازی عربستان در برابر ایران در یمن چیست. در پاسخ به پرسش اصلی نوشتار، این فرضیه اصلی آزموده شده است که حاکمیت کامل انصارالله بر یمن به زعم عربستان موازنه قدرت را به سود ایران تغییر و حوزه نفوذ آن را در منطقه خاورمیانه گسترش می‌دهد. در زمینه ارزیابی این برداشت، یافته‌های این مقاله مبین آن است که عربستان سعودی پس از تحولات بیداری اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا با تغییر سیاست خارجی محافظه‌کارانه خود به سیاست خارجی تهاجمی در قبال کشور یمن، در صدد مهار گسترش نفوذ ایران در منطقه و تضعیف محور مقاومت با رویکرد موازنه‌سازی بوده است. عربستان به‌ویژه در حوزه تحولات یمن تلاش کرد با ائتلاف با دیگر بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای از تمامی ظرفیت‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی خود برای جلوگیری از کنترل قدرت یمن به دست انصارالله بهره برد و با چینش جریان‌های همسو در ساختار قدرت، توسعه نفوذ ایران را در منطقه با چالش مواجه و از این راه در مقابل ایران موازنه‌سازی کند.

مبانی نظری پژوهش

موازنه قدرت

چهارچوب نظری موازنه قدرت با تأکید بر برابری (نسبی) قدرت میان دو بلوک رقیب، بستر نظری مناسبی را برای بررسی تغییر رویکرد محافظه‌کارانه سیاست خارجی عربستان به رویکرد تهاجمی پس از تحولات بهار عربی در یمن فراهم می‌آورد. در بین نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل، رئالیست‌ها بر ضرورت موازنه‌گرایی در سیاست امنیتی کشورها تأکید دارند؛ از سوی دیگر آنان بر این اعتقادند که بدون موازنه قدرت، اهداف استراتژیک بلندمدت تحقق

نمی‌یابد. هر کشوری براساس شرایط سیاسی و ژئوپلیتیکی خود به قدرت‌سازی مبادرت می‌کند. کشورهای که مرزهای جغرافیایی گسترده داشته یا در جوار همسایگان تهدیدکننده قرار دارند، نیاز بیشتری به توازن قدرت پیدا می‌کنند. مورگنتا معتقد است در سیاست بین‌الملل، کشورها می‌کوشند وضع موجود را حفظ کنند یا اینکه زمینه تغییر را در ساختار و الگوی رفتاری آن به وجود آورند. مدیریت نظام جهانی در شرایطی امکان‌پذیر است که بهره‌گیری از سیاست توازن منطقه‌ای به تعادل و همکاری منطقه‌ای بازیگران منجر شود (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۰: ۱۳۳-۱۳۵). توازن قوا، سیستمی از اتحاد قدرت‌هاست که در آن صلح و امنیت ممکن است با برابری (نسبی) قدرت میان دو بلوک رقیب برقرار شود. کشورهای دخیل در سیستم موازنه قوا به اتحاد با ممالک دوست متوسل می‌شوند تا ضمن حفاظت از خود، موقعیت قدرتی بهتری در قیاس با دیگران به دست آورند (Plano et al., 1973: 26).

نظریه موازنه قوا به‌لحاظ مفهومی بر مبنای دو گزاره بنیادین قوام گرفته است؛ ۱. تمرکز قدرت در هر بازیگری اساساً کاهش ضریب امنیتی دیگر بازیگران را موجب خواهد شد؛ ۲. در یک نظم آنارشیک بین‌المللی، دولت‌ها برای بقا و افزایش امنیت خود مجبور به مقابله با تمرکز قدرت در نظام بین‌الملل هستند. زمانی که یک قدرت بزرگ نشانه‌هایی از تلاش برای تسلط بر نظام بین‌الملل را بروز می‌دهد، دیگر قدرت‌های بزرگ با یکدیگر متحد می‌شوند تا از این راه ضمن مقابله با تمایلات هژمونیک در سیستم، بقا و استقلال خود را نیز حفظ کنند. تمامی بازیگران حاضر در سیستم، از انباشت قدرت بسیار نگران می‌شوند و تلاش می‌کنند هرگونه تغییر در سطح سیستم را رصد کنند و آمادگی خود را برای پاسخگویی افزایش دهند (چگنی‌زاده، ۱۳۹۲: ۲۳۱).

اصول حاکم بر موازنه قدرت

مورتون کاپلان^۱ یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل، شش قاعده جوهری حاکم بر این نظام را به شرح زیر ارائه کرده است:

۱. افزایش توان جنگی کشور به‌منظور مذاکره، نه جنگ؛ ۲. بهره‌گیری از جنگ در مواقع ضروری؛ ۳- ادامه جنگ تا تسلیم دشمن و نه نابودی آن؛ ۴. مخالفت جدی تا برتری هریک از اعضا؛ ۵. مخالفت با عضویت اعضا در سازمان‌های مافوق ملی؛ ۶. همکاری با عضو شکست‌خورده (دوثرتی و گراف، ۱۳۷۲: ۵۲-۵۴).

از منظر تاریخی، سیاست در خاورمیانه با سیستم موازنه قدرت پیش می‌رود. از نگاه تاریخی، خاورمیانه از زمان جنگ جهانی اول به‌مثابه منطقه بازی، مبارزه‌های هژمونیک و تقابل منافع قدرت‌های بزرگ خارجی مطرح بوده است. از سویی روابط رقابتی میان ایران و عربستان سعودی بازتاب‌دهنده نظریه کلاسیک موازنه قواست. به زبان ساده، توازن قدرت شرایطی است که در آن میان کشورهای همسایه یا کشورهای با قدرت یکسان هیچ‌گونه قدرت هژمونیک وجود نداشته باشد (Paul James, 2004: 2).

موازنه منطقه‌ای، یکی از اصلی‌ترین شاخص‌های سیاست قدرت در دوران پس از جنگ سرد محسوب می‌شود. توازن قدرت منطقه خاورمیانه که از پیش از سال ۲۰۰۰ با نقش بازیگرانی چون عراق، ایران، مصر و ترکیه استوار

¹ Morgenthau

² Morton Kaplan

بود، از سال ۲۰۰۰ به بعد شروع به تغییر کرد. نخست پس از حمله سال ۲۰۰۳ آمریکا به عراق، این کشور از فهرست بازیگران قدرت منطقه خارج شد؛ با این حال بزرگ‌ترین تغییر با روند تحولات بهار عربی در سال ۲۰۱۰ آغاز شد؛ مصر و سوریه که پیش از آن بازیگران منطقه خاورمیانه بودند، از مرکز قدرت خارج شدند و ایران و عربستان در مرکز قدرت خاورمیانه قرار گرفتند. در نتیجه رقابت هژمونی منطقه‌ای در خاورمیانه بین ایران و عربستان سعودی شکل گرفت. این رقابت در میان دو کشور به بروز جنگ‌های نیابتی در منطقه منجر شد؛ به بیان دیگر از زمان اشغال عراق در سال ۲۰۰۳ و نیز بهار عربی در سال ۲۰۱۱، کشورهای نظیر سوریه، مصر و عراق از فهرست بازیگران برقرارکننده توازن قدرت در منطقه خارج شدند و فقط عربستان به‌مثابه کشور متعادل‌کننده قدرت در برابر ایران باقی ماند؛ بدین ترتیب شرایطی که به عقب‌نشینی بعضی قدرت‌های منطقه‌ای خاورمیانه نظیر عراق، مصر و سوریه انجامید، در نهایت ایران و عربستان سعودی را به سمت هژمونی منطقه‌ای سوق داد (Sheehnan, 2016: 188).

جان مرشایمر^۱ بر این موضوع تأکید دارد که «هژمون منطقه‌ای به‌مثابه موازنه‌کننده‌ای خارجی و فراملی در مناطق راهبردی محیط منطقه‌ای و جهانی عمل می‌کند؛ اگرچه آنان ترجیح می‌دهند آخرین نیروی موازنه‌گر در ایجاد توازن باشند. آنان تا حد امکان خود را از درگیری مستقیم بیرون نگه می‌دارند. ممکن است کسی از این امر تعجب کند؛ چرا بازیگری که مزیت نسبی نظامی دارد، به وجود یک هژمون منطقه‌ای دیگر واکنش نشان می‌دهد؟ هژمون‌های رقیب منطقه‌ای همچنان یکدیگر را از راه برهم‌زدن موازنه قوا در حیط خلوت و منطقه تحت تسلط تهدید می‌کنند» (مرشایمر، ۱۳۹۰: ۱۵۸).

بنابر نظریه موازنه قدرت، عربستان سعودی با توجه به فضای آنارشیک حاکم بر منطقه در پی بیشینه‌سازی قدرت نسبی خود است و در این روند تلاش می‌کند قدرت رقبای خود را کاهش دهد. سیاست خارجی عربستان متأثر از جریان‌ها و تحولاتی است که در سطوح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی با امنیت این کشور در ارتباط است؛ بنابراین هدف اصلی عربستان، بقا و حفظ خویش است. عربستان در گذشته به داشتن سیاست خارجی محافظه‌کارانه و تا حدی میانه‌رو مشهور بوده است؛ اما پس از تحولات بهار عربی، سیاست خارجی تهاجمی را در پیش گرفت. یکی از اقداماتی که سعودی‌ها برای توجیه سیاست خارجی تهاجمی خود انجام دادند، طرح تهدیدی منطقه‌ای بود که طی آن ایران، تهدید امنیت منطقه‌ای اعلام شد. در واقع عربستان تلاش کرد از این موضوع برای ایجاد ائتلافی منطقه‌ای علیه ایران بهره برد.

عربستان خود را قدرت هژمون منطقه‌ای می‌داند و ایران همواره این رهبری را به چالش کشیده است؛ بدین معنا که این کشور همواره خود را در یک فضای رقابت منطقه‌ای با ایران می‌بیند که رابطه دو کشور بدون هرگونه فضای اعتمادساز است؛ از همین رو هدف عربستان سعودی و سایر بازیگران «ائتلاف بازگرداندن امید» را باید جلوگیری از هژمونی و نفوذ ایران در منطقه از جمله یمن دانست. شکل جلوگیری از جایگاه ایران به‌مثابه هژمون منطقه‌ای، به چگونگی موازنه قوا بستگی دارد. از آنجا که ایران تلاش می‌کند حوزه نفوذ خود را در جبهه مقاومت گسترش دهد،

^۱ Mearsheimer H.John

بازیگران منطقه‌ای از راهبرد محدودسازی قدرت ایران بهره می‌گیرند. سعودی‌ها نقش آفرینی ایران را در تقویت محور مقاومت به‌مثابه مداخله جمهوری اسلامی ایران در حوزه خاورمیانه عربی تلقی و آن را در جهت کاهش نفوذ و نقش منطقه‌ای خود ارزیابی می‌کنند. با توجه به تأثیر رخداد بهار عربی بر عربستان، مقامات سعودی تلاش کردند برای رهایی از بحران‌های درهم‌تنیده در ساختار سیاسی این کشور، سیاست‌های خود را در سطح منطقه‌ای درزمینه موازنه‌سازی در برابر جمهوری اسلامی ایران و گسترش نفوذ خود به‌صورت متقابل ساماندهی کنند.

روش پژوهش

روش پژوهش حاضر، توصیفی تحلیلی و شیوه گردآوری اطلاعات، کتابخانه‌ای است و از کتب، مجله‌های علمی پژوهشی و پایگاه‌های مختلف اینترنتی استفاده شده است.

یافته‌های پژوهش

الف- دلایل تغییر رویکرد محافظه‌کارانه سیاست خارجی عربستان به رویکرد تهاجمی در یمن

یمن به‌مثابه همسایه جنوبی عربستان همواره در سیاست خارجی این کشور جایگاهی ویژه و در تحولات داخلی در جریان بهار عربی و پس از آن، بی‌شک مهم‌ترین نقش را داشته است. دلایل تغییر رویکرد محافظه‌کارانه سیاست خارجی عربستان به رویکرد تهاجمی در یمن از دو بعد ژئوپلیتیک و ایدئولوژیک قابل بررسی است.

۱. بعد ژئوپلیتیک

یمن به‌مثابه بخشی از شبه‌جزیره عربستان به دلیل موقعیت ویژه ژئوپلیتیک خود یعنی اشراف بر خلیج عدن، اشراف بر تنگه استراتژیک باب‌المنذب، اشراف بر آبراه حساس دریای سرخ، تسلط بر کوه‌های استراتژیک مران که از سواحل عدن آغاز و تا منطقه طائف در جنوب غربی کشیده می‌شود و همچنین مجاورت با استان‌های شیعه‌نشین جازان و الشرقیه عربستان، اهمیت ویژه‌ای برای عربستان دارد. آنچه مسلم است تلاش عربستان برای تسلط بر امور داخلی یمن، عنصر ثابت سیاست خارجی سعودی‌ها از اوایل دهه ۱۹۳۰ به بعد بوده است. در تمامی بحران‌ها و تحولات یمن در دهه‌های گذشته، عربستان، بازیگری فعال و اثرگذار بوده و همواره نقشی مداخله‌جویانه در یمن داشته و این کشور را حیاط‌خلوت خود تلقی کرده است (التیامی‌نیا و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۸۵).

بیشتر مردم یمن گذشته از مذهب، جهت‌گیری سیاسی یا طبقه اجتماعی بر این باورند که عربستان نقش مهمی در بی‌ثباتی این کشور ایفا می‌کند (Bloomi, 2011: 147). در این زمینه، مهم‌ترین اقدامات عربستان در یمن به‌ویژه پس از تحولات بهار عربی عبارت‌اند از: ائتلاف‌سازی نظامی و کسب حمایت سیاسی، محاصره اقتصادی و نظامی، بی‌اعتنایی به هنجارهای حقوقی و انسانی بین‌المللی، کسب حمایت سازمان‌ها و قدرت‌های بین‌المللی، جبهه‌بندی سیاسی و مذهبی، جنگ روانی و رسانه‌ای، تخریب زیرساخت‌های اقتصادی و دولتی، حمله نظامی و کشتار غیرنظامیان، مشروعیت‌زدایی از بازیگران مستقل و طرح دولت‌سازی نوین (مددی، ۱۳۹۴: ۶).

عربستان سعودی همواره با چالشی ژئوپلیتیکی در منطقه روبه‌رو بوده است. این کشور از یک سو با خلیج فارس و از سوی دیگر با دریای سرخ مرتبط است؛ اما استفاده از این آبراهها مستلزم عبور از تنگه هرمز و باب‌المنندب است. با توجه به اینکه ایران بر تنگه هرمز و یمن بر تنگه باب‌المنندب اشراف دارند، عربستان همواره از موقعیت آسیب‌پذیر خود نگران بوده است. عربستان نفت خود را از راه تنگه‌های هرمز و باب‌المنندب به خارج صادر می‌کند و در صورتی که تنگه‌های یادشده بسته شوند، صادرات نفت این کشور عملاً قطع می‌شود (جعفری ولدانی، ۱۳۸۸: ۴۱).



شکل - ۱: کشور یمن

در این زمینه مهم‌ترین استدلال سعودی‌ها در توجیه تجاوز نظامی به یمن در مارس ۲۰۱۵، تسلط حوثی‌ها بر یمن با طراحی ایران و تهدید آن برای امنیت دولت سعودی، منطقه و تنگه باب‌المنندب عنوان شد؛ به تعبیر دیگر ائتلاف به رهبری عربستان سعودی با هدف مقابله با تهدیدی فوری و حیاتی یعنی گسترش نفوذ ایران شکل گرفته است (حسینی مقدم و یوسفی، ۱۳۹۶: ۹۳). در واقع هدف نهایی عربستان از حمله به یمن به زعم خود، مقابله با تهدید امنیت ملی کشورشان توسط حوثی‌ها بوده است که از اواخر سال ۲۰۱۴ در پی تسلط کامل قدرت در یمن برآمدند. عربستان پس از شکل‌گیری جنبش حوثی‌ها در دهه ۱۹۹۰، تلاش کرد با پشتیبانی از حکومت وقت یمن، این تشکل را تضعیف کند؛ از این رو در جریان جنگ‌های صعده در سال ۲۰۰۹ به بهانه قطع رابطه جنبش حوثی‌ها با ایران، به‌طور آشکار در یمن مداخله نظامی کرد. عربستان سعودی از جمله کشورهای منطقه است که پس از سرنگونی صدام در عراق، خود را در رقابت جدی با ایران قرار داده است و تلاش می‌کند در برابر ایران نوعی توازن برقرار و از رشد روزافزون قدرت ایران جلوگیری کند (برزگر، ۱۳۹۲: ۲۲۹).

از دیگر اهداف مهم عربستان از رویکرد تهاجمی و حمله نظامی به یمن، یادآوری نقش خود به‌مثابه بزرگ‌ترین قدرت منطقه‌ای است. ناکامی‌ها و شکست‌های پی‌درپی سعودی‌ها در عراق و سوریه سبب شد تا به مداخله نظامی

در یمن روی آورند. عربستان یمن را حیاط‌خلوت خود می‌داند؛ در نتیجه طبیعی است به حوادث داخلی یمن و ناآرامی این کشور هم‌مرز حساس باشد. موفقیت‌های روزافزون سیاسی و اجتماعی انصارالله در یمن، این نکته را به ذهن تصمیم‌سازان سعودی متبادر ساخت که قدرت‌گیری انصارالله موجب افزایش سطح نفوذ منطقه‌ای ایران شده است. عربستان سعودی نظم منطقه‌ای شکل گرفته پس از تحولات جهان عرب را در راستای منافع خود نمی‌داند و این توازن قدرت منطقه‌ای را در تقابل با نگاه و سیاست‌های خود ارزیابی می‌کند؛ به همین دلیل آل‌سعود در پی آن برآمدند تا با بهره‌گیری از بحران یمن، نظم و توازن قدرت موجود منطقه‌ای را به نفع خود تغییر دهند.

از دیگر دلایل تهاجم نظامی عربستان به یمن، تلاش مقامات سعودی برای بازسازی و احیای جایگاه دولت سعودی در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی است. دولت سعودی پس از تحولات جهان عرب تلاش کرد از قدرت نظامی خود به‌صورت عینی و فعالانه در این زمینه بهره‌برد. رهبران جدید عربستان (به‌ویژه محمدبن سلمان) معتقدند توسل به ابزارها و رویکردهای سنتی ناکارآمد سبب تضعیف جایگاه ملی سعودی و کاهش نقش‌آفرینی آن در منطقه شده است. گزینه یمن برای کاربرد قدرت نظامی نیز از این رو انتخاب شد که به باور سعودی‌ها، مخالفت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی و مقاومت و هزینه نظامی کمتری را نسبت به گزینه‌های مشابه احتمالی در پی دارد (اسدی، ۱۳۹۴: ۲۴).

عملیات طوفان قاطعیت علیه یمن به‌مثابه مهم‌ترین اقدام برای مهار نفوذ ایران مطرح شد؛ زیرا عربستان سعودی احساس کرد حوثی‌ها در مقام عامل ایران سعی دارند به‌طور یک‌جانبه بر اوضاع کل یمن مسلط شوند. به‌طور کلی دلایل عمده دخالت نظامی عربستان در یمن به شرح زیر است:

۱. گسترش نفوذ حوثی‌ها به‌لحاظ جغرافیایی که پس از کنترل صنعا، به سمت مرکز و جنوب حرکت کردند؛
۲. گسترش قدرت حوثی‌ها در یمن به معنای تسلط ایران بر این کشور است؛ ۳. ایالات متحده تمایلی به مداخله مستقیم در تحولات یمن نداشت و به‌مثابه متحد سنتی عربستان خاطر نشان ساخت هیچ طرحی برای دخالت نظامی در یمن به‌منظور برقراری دوباره توازن قدرت سیاسی در این کشور ندارد؛ از این رو عربستان احساس کرد مجبور است خود به‌تنهایی و مستقل از آمریکا عمل کند (همیانی، ۱۳۹۴: ۶۹).

۲. بعد ایدئولوژیک

از جنبه ایدئولوژیک نیز، بیشتر جمعیت شیعه یمن در مجاورت مرزهای جنوبی و شرقی عربستان ساکن‌اند که همواره با جمعیت شیعه عربستان در جنوب و شرق در تماس هستند. از دیدگاه آل‌سعود، شیعیان صعده، خطر بالقوه‌ای برای وهابیت به‌شمار می‌روند؛ به‌ویژه اینکه مانع بزرگی برای گسترش تفکرات آنها در خاک یمن هستند. یکی از دلایل مهم دخالت عربستان در یمن، نگرانی این کشور از سرایت شورش‌ها به مناطق شیعه‌نشین عربستان بود. از نظر آنها ایران در پی بهره‌گیری از یمن برای تحت فشار قراردادن عربستان سعودی و گسترش تشیع سیاسی در مرزهای جنوبی عربستان و سپس نفوذ دادن این مسئله به داخل این کشور است. عربستان، شیعیان یمن را نمایندگان ایران می‌داند و معتقد است جمهوری اسلامی ایران می‌خواهد به‌واسطه حوثی‌ها بر یمن حکومت و برای امنیت ملی عربستان ایجاد چالش و تهدید کند.

عربستان از جنگ چهارم الحوثی‌ها در سال ۲۰۰۴، متوجه نفوذ و تأثیرگذاری شیعیان در تحولات داخلی یمن و مناطق مرزی خود شد (کرمی، ۱۳۹۰: ۱). از آنجا که برخی معتقدند انقلاب اسلامی ایران بیشترین تأثیر را بر جهان اسلام در بین شیعیان عربستان داشته است (حسینی متین، ۱۳۸۲: ۱۵۵)، با تحولات یمن و قدرت‌یابی شیعیان، عربستان نگران اعتراضات و خیزش استان‌های شیعه‌نشین خود در جازان و الشرقیه شد. پیروزی انقلاب اسلامی ضمن احیای شیعیان، موجبات خروج از انزوا و گسترش ژئوپلیتیک شیعه را در کشورهایی چون بحرین، یمن، عراق و... فراهم کرد. بر همین اساس به عقیده ریاض، تهران درصدد است در قسمت جنوبی عربستان، تکیه‌گاه شیعی ایجاد کند (Belen, 2015: 3).

اختلاف بر سر آینده سیاسی یمن و جایگاه حوثی‌ها که هم‌آوا با آرمان‌های انقلاب اسلامی هستند، یکی از زمینه‌های تنش‌زا در روابط ایران و عربستان است. مقامات سعودی و دولت مستعفی یمن همواره ایران را به آموزش و ارسال کمک‌های نظامی برای آنها متهم می‌کنند (Whitaker, 2015: 3).

قدرت‌گیری حوثی‌ها در یمن، عربستان را در محاصره «کمر بند شیعی» و «تنگنای ژئوپلیتیک» قرار می‌دهد و توان، ظرفیت و نیز اهرم‌های اعمال فشار ایران بر عربستان و متحدان منطقه‌ای آن کشور را افزایش خواهد داد. این امر بی‌تردید برای عربستان تحمل‌ناپذیر خواهد بود. عربستان سعودی به مثابه متحد منطقه‌ای آمریکا به شدت از اینکه یمن به متحد ایران تبدیل شود، هراس و بیم آن دارد که این رویدادها تمامی شبه‌جزیره عربستان را ضد خاندان سعودی برانگیزد (التیامی‌نیا و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۷۴).

سعودی‌ها کاهش حضور و قدرت‌یافتن شیعیان حوثی و جریان‌های نزدیک به آن را در یمن، عمده‌ترین استراتژی خود در دهه نخستین قرن ۲۱ اعلام کردند (سجادپور، ۱۳۹۰: ۱۱۸). در این زمینه سعودی‌ها با قدرت‌گیری انصارالله در یمن به شدت احساس خطر کرده و برای از بین بردن حوثی‌ها و تضعیف یا مقابله با نفوذ ایران در منطقه، دست به لشکرکشی و جنگ در یمن زده‌اند.

ب- منافع استراتژیک جمهوری اسلامی ایران در یمن

وقوع انقلاب اسلامی ایران باعث شد روح تازه‌ای در کالبد شیعیان یمن دمیده شود. عصام‌العماد، یکی از مفتیان وهابی گرویده به مذهب تشیع می‌گوید: «اگر انقلاب اسلامی ایران به وقوع نپیوسته بود، مذهب زیدی در یمن از بین می‌رفت...» (تلاشان، ۱۳۹۱: ۱۷).

شیعیان یمن به‌ویژه حوثی‌ها به‌لحاظ گرایش‌های سیاسی و اعتقادی، نزدیکی زیادی به ایران دارند و همین مسئله موجب شده است مردم یمن از ایران در مقام رهبر جهان تشیع برای تشکیل یک حکومت دینی اصیل الگوبرداری کنند. این مسئله به تعمیق قدرت جمهوری اسلامی ایران در یمن و کاهش قدرت عربستان و وهابیت در این کشور انجامیده و موازنه استراتژیک را در مقابل عربستان در منطقه جنوبی این کشور ایجاد کرده است (آل سید غفور و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۵۳).

در سال‌های اخیر با گسترش نفوذ شیعیان حوثی در جامعه و ساختار حکومت یمن، این کشور به بخش دیگری از تضادهای هویتی ایران و عربستان تبدیل شده است. در این زمینه در صورت پیروزی انصارالله و تسلط کامل آن

بر یمن، ضلع چهارم جبهه مقاومت (حضور پیش‌تر ایران در کشورهای عراق، سوریه و لبنان) در منطقه شکل می‌گیرد و این امر به معنی توسعه عمق استراتژیک ایران در منطقه و محاصره عربستان توسط شیعیان است (هاشمی‌نسب، ۱۳۸۸: ۲۹۰-۲۹۱).

موقعیت و گسترش نفوذ جنبش انصارالله و شیعیان الحوثی در یمن و تسلط بیشتر آنها بر تنگه راهبردی باب‌المندب، به مثابه یکی از مهم‌ترین مسیرهای انتقال انرژی در جهان و رگ حیاتی کشتیرانی در کانال سوئز، در کنار تسلط بر بندر الحدیده، حاکمیت متحدان منطقه‌ای ایران را تقویت می‌کند و تردد دریایی از کانال سوئز و خلیج فارس را به کنترل ایران درمی‌آورد. این موضوع چشم‌اندازی هشداردهنده برای قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است که از نفوذ فزاینده ایران در منطقه نگران هستند. در نگاه استراتژیک ایران، یمن یک وزن تعادل در دریای سرخ (حیاط خلوت سعودی‌ها) در برابر خلیج فارس محسوب می‌شود (خضری و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۸۴). در نتیجه نفوذ در آن کشور به معنای ایجاد موازنه در مقابله با عربستان است. یکی از دلایل اصلی دشمنی عربستان سعودی با ایران در تحولات یمن، احساس تهدید از افزایش نفوذ و قدرت ایران و کاهش نفوذ و قدرت خود در آن کشور است.

پیروزی کامل انصارالله در یمن نیز به زعم عربستان، موازنه قدرت را به سود ایران تغییر و حوزه نفوذ آن را گسترش می‌دهد. عربستان، اسرائیل و آمریکا بر این باورند که در صورت حاکمیت کامل انصارالله بر یمن و همچنین امکان تسلط بر شاهراه راهبردی تنگه باب‌المندب به مثابه حلقه اتصال تجارت شرق و غرب، وزن سیاسی و قدرت چانه‌زنی ایران در رویارویی با رقبای یادشده بسیار افزایش خواهد یافت.

ج- رقابت عربستان سعودی با ایران و تغییر موازنه قدرت منطقه‌ای

تیین بخش جالب توجهی از سیاست خارجی ایران و عربستان در قبال یکدیگر را می‌بایست در گستره ژئوپلیتیک منطقه‌ای و تحولات آن جست‌وجو کرد. عربستان طی سال‌های گذشته در چهارچوب رقابت ایران بر سر برتری منطقه‌ای به شدت از گسترش نفوذ جمهوری اسلامی ایران در عراق، سوریه، لبنان و بحرین و تشکیل آنچه «هلال شیعی» نامیده می‌شود، نگران بوده و تلاش کرده است این نفوذ را مهار کند (برزگر، ۱۳۹۲: ۲۶۴). در واقع چند و چون این تحولات ژئوپلیتیکی در دوره‌های مختلف، شکل روابط ایران و عربستان و نوع سیاست خارجی آنها را در قبال یکدیگر، از دوستی و اتحاد تا تقابل و دشمنی متغیر ساخته است. از منظر ژئوپلیتیکی، مبنای سیاست تهاجمی فعلی عربستان در قبال ایران را می‌بایست در روند تحولات جنگ عراق (۲۰۰۳)، جنگ حزب‌الله و اسرائیل (۲۰۰۶)، انقلاب‌های عربی و جنگ داخلی سوریه (۲۰۱۱)، ظهور داعش (۲۰۱۴)، جنگ یمن (۲۰۱۵) و تأثیر همه اینها بر توازن منطقه‌ای جست‌وجو کرد.

عربستان سعودی همچنین نظم منطقه‌ای شکل گرفته پس از تحولات جهان عرب را در زمینه منافع خود قبول ندارد و این توازن قدرت منطقه‌ای را در تقابل با نگاه و سیاست خود ارزیابی می‌کند؛ به همین دلیل آل‌سعود در پی آن بوده‌اند تا با بهره‌گیری از بحران‌ها و فرصت‌های موجود، نظم و توازن قدرت موجود منطقه‌ای را به نفع خود تغییر دهند. الگوی رفتاری عربستان نشان می‌دهد دولت آن کشور قصد ندارد اجازه دهد تحول قدرت منطقه‌ای

ایران ادامه یابد یا اینکه ارتقای نقش منطقه‌ای ایران به سکوت بگذرد؛ بنابراین آن کشور در قبال بحران‌های منطقه‌ای اخیر از الگوی سیاست تهاجمی استفاده کرده است (ترابی، ۱۳۹۰: ۱۵۸-۱۶۰).

به زعم عربستان سعودی، ایران در حال تلاش برای مهندسی تغییر رژیم در دولت‌های خلیج فارس است و بنابراین تهدیدی حیاتی تلقی می‌شود (Mossalanejad, 2018: 44). در این زمینه، عربستان سعودی هدف راه‌اندازی جنگ یمن را جلوگیری از گسترش نفوذ ایران در منطقه می‌داند (مصلی‌نژاد، ۲۰۱۷: ۴۷).

د- زمینه‌های تعارض ژئواستراتژیک عربستان با ایران

حوزه‌های رقابت راهبردی میان جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی، خلیج فارس، هلال خصیب (عراق، سوریه، لبنان و فلسطین) و سومین حوزه که در چند سال اخیر زمینه رقابت دو کشور را شکل داده، خلیج عدن و دریای سرخ است. در حوزه خلیج فارس، عربستان با تشکیل شورای همکاری خلیج فارس در اوایل دهه ۸۰ میلادی و ایجاد نیروی سپر جزیره به توازن قوا در مقابل قدرت جمهوری اسلامی ایران دست زد؛ ولی رقابت‌های ایران و عربستان در بحرین پس از وقوع بهار عربی حائز اهمیت اساسی است؛ زیرا این کشور از لحاظ جغرافیایی و مسائل هویتی برای طرفین، منطقه نفوذ قلمداد می‌شود. در این زمینه همزمان با تحولات بیداری اسلامی در بحرین، عربستان سعودی بیشتر از سایر اعضای شورای همکاری خلیج فارس، نقشی اساسی در روند تحولات و حفظ حاکمیت بحرین ایفا کرده است. عربستان سعودی، بحرین را حیاط خلوت و منطقه نفوذ خود تعریف می‌کند و بر این اساس خواستار حفظ حاکمیت آل خلیفه در این کشور است و هیچ‌گونه تغییر و تحول سیاسی را در آن نمی‌پذیرد. بحرین، حلقه وصل عربستان از راه خلیج فارس به تنگه هرمز و آب‌های آزاد است و نقشی محوری در توازن قوا در منطقه دارد (ساعی و علیخانی، ۱۳۹۲: ۱۲۲).

از سوی دیگر مسئله مهم و تأثیرگذار در زمینه نوع رویکرد ایران در قبال تحولات بحرین، پیوند مذهبی جمهوری اسلامی ایران با شیعیان بحرین است که بیشتر جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند. اهمیت ژئوپلیتیک بحرین برای ایران از منظر منافع و ارزش‌ها نیز جالب توجه است. از لحاظ منافع، بحرین در حوزه فوری سیاسی امنیتی ایران در منطقه حساس خلیج فارس قرار دارد.

در حوزه هلال خصیب با سقوط مهم‌ترین دشمن جمهوری اسلامی ایران در منطقه در سال ۲۰۰۳، یعنی حزب بعث و در رأس آن صدام در عراق و شکل‌گیری نظام جمهوری در این کشور (که به صورت طبیعی شیعیان بیشترین قدرت را در حکومت مرکزی آن دارند و با سوریه و لبنان متصل هستند)، توازن قوا در این حوزه به نفع جمهوری اسلامی ایران به هم خورد.

تنش بین ریاض و بغداد به دلیل افزایش نفوذ ایران در عراق پس از سال ۲۰۰۳ است. عربستان سعودی و کشورهای حوزه خلیج فارس خواستار یک حکومت سنی در عراق هستند. مواجهه آنها با یک حکومت شیعی در اطراف مرزهایشان به‌ویژه برای وهابیون عربستان خوشایند نیست و به این منظور آنها به هر ابزاری از جمله ترور و کشتن افراد بی‌گناه برای مشارکت بیشتر در حکومت بغداد متوسل شدند.

حسنى مبارك، رئيس جمهور مخلوع مصر، در سال ۲۰۰۵ در مصاحبه‌ای با تلویزیون العربيه ضمن تکرار واژه هلال شيعی گفت: شيعیانی که در کشورهای منطقه زندگی می‌کنند، بیش از اینکه به کشور خود وفادار باشند، به ایران وفادار هستند (احمدی، ۱۳۹۷: ۶۸).

در انتخابات سال ۲۰۰۶، نوری المالکی شیعه‌مذهب به مقام نخست‌وزیری رسید و از این تاریخ به بعد، ایران توانست در عراق نفوذ بیشتری یابد و با وقوع تحولات عربی منطقه در سال ۲۰۱۱، نفوذ خود را به اوج برساند. در سال‌های اخیر، یکی از مهم‌ترین چالش‌های ایران در عراق، شکل‌گیری و فعالیت گروه داعش در آن کشور بود. با توجه به تشدید فعالیت‌های داعش در عراق، یکی از حوزه‌های نفوذ ژئوپلیتیکی ایران با بحران مواجه و درمقابل بر فعالیت‌های عربستان در این کشور افزوده شد. عربستان با شکل‌گیری نهضت موسوم به بیداری اسلامی با رویکردی تهاجمی سعی کرد ضمن انتقال التهابات این تحولات به کشورهای نظیر عراق و سوریه، به تسلیح تدریجی گروه‌های تروریستی نظیر داعش دست بزند؛ با این حال عربستان بیشتر سعی کرد نقش خود را در تحولات سیاسی عراق نظیر بعضی انفجارهای تروریستی یا حمایت از گروه‌های تکفیری پنهان یا حتی انکار کند (صادقی اول و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۳۵).

پس از شکل‌گیری تحولات سوریه در سال ۲۰۱۱ نیز، جمهوری اسلامی ایران در کنار قدرت‌های فرامنطقه‌ای نظیر روسیه و چین، از دولت سوریه حمایت کرد. از نگاه تهران، سوریه به‌مثابه دروازه استراتژیک به سوی جهان عرب، ابراز وجود درمقابل عربستان، سدی در برابر قدرت آمریکا و اسرائیل و همچنین پل ارتباطی مهم برای دسترسی به حزب‌الله لبنان عمل می‌کند.

به عقیده تصمیم‌گیرندگان سعودی، سقوط نظام بشار اسد، جایگاه و نقش سوریه را در حمایت از نیروهای مقاومت در سطح منطقه کاهش می‌دهد و از این راه ضمن پایان‌بخشیدن به نفوذ سوریه در لبنان و فلسطین، موازنه برهم‌خورده منطقه‌ای با ایران را پس از تحولات جهان عرب متعادل می‌کند. تلاش‌های حکومت سعودی برای سقوط دولت اسد در کنار انگیزه‌های فردی، قومی و ایدئولوژیک در مقیاس بزرگ‌تر منطقه‌ای نیز قابل رؤیت است. این مسائل نشان می‌دهد عربستان به‌شدت نگران نفوذ منطقه‌ای ایران به‌ویژه در میان شیعیان است (دهشیری و حسینی، ۱۳۹۵: ۱۲۳). سوریه از جمله کشورهای است که ایالات متحده آمریکا تلاش کرد با ایجاد بحران در این کشور، آن را از ایران جدا کند. هدف این مداخله در گام اول، امنیت اسرائیل و در گام بعدی جلوگیری از شکل‌گیری شبکه ژئواکونومی ایران در منطقه است (Taheri & Naghosi, 2018: 236-237).

یکی دیگر از مهم‌ترین صحنه‌های رقابت عربستان و ایران، تقابل دو کشور در لبنان بوده است. با ترور رفیق حریری، نخست‌وزیر این کشور، در سال ۲۰۰۵، محافل غربی از حزب‌الله به‌مثابه یکی از اصلی‌ترین متهمان ترور وی یاد کردند. این ترور آغاز دور نوین رقابت و تقابل عربستان و ایران در لبنان شد. پس از پایان جنگ ۳۳ روزه، عربستان برای مقابله با تقویت جایگاه حزب‌الله و ایران و تقویت نقش اهل سنت و مسیحی‌ها در سیاست لبنان، کمک‌های فراوانی به این گروه‌ها کرد. در این مقطع، توجه عربستان به لبنان بیش از پیش شد؛ زیرا ایران و حزب‌الله، جایگاه ویژه‌ای در سیاست‌ورزی لبنان کسب کرده بودند و عربستان چنین وضعی را تحمل نمی‌کرد.

در حوزه دیگر (خلیج عدن و دریای سرخ)، رقابت‌های ژئوپلیتیک عربستان با جمهوری اسلامی ایران پس از سقوط دولت متحد عربستان در یمن و قدرت‌گیری نیروهای همسو با جمهوری اسلامی ایران (حوثی‌ها و جنبش انصارالله) به اوج خود رسید. یمن اهمیتی معادل مجموعه شورای همکاری خلیج فارس در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و راهبردهای امنیتی عربستان دارد. این کشور همواره پاشنه آشیل سعودی‌ها در شبه‌جزیره بوده است. بدیهی است ائتلاف به رهبری عربستان برای حمله به یمن با هدف مقابله با تهدیدی فوری و حیاتی (البته از دیدگاه کشورهای عضو ائتلاف) یعنی «گسترش نفوذ ایران» شکل گرفته است.

نگرانی عمده عربستان در دو حوزه خلیج فارس و خلیج عدن، افزون بر چالش حوزه نفوذ، طرح مطالبات شیعی است که امروزه در دو سازمان تشکیل یافته یعنی «جنبش الوفاق» و «جنبش انصارالله یمن» متجلی شده است و همچنان ادامه دارد. آنچه در این سطح بیش از همه برای سعودی‌ها اهمیت راهبردی دارد، حفظ هیمنه خود و اجازه‌ندادن به دیگر قدرت‌های ذی‌نفوذ برای حضور در این منطقه است (کرمی، ۱۳۹۴: ۴).

یافته‌های پژوهش

از مهم‌ترین دلایل منطقه‌ای عربستان برای تغییر رویکرد محافظه‌کارانه سیاست خارجی خود به رویکرد تهاجمی پس از تحولات بهار عربی در یمن، رقابت منطقه‌ای با ایران است. حضور پیش‌تر ایران در عراق، سوریه، لبنان و هم‌اکنون یمن، به معنای بازی برد - باخت به نفع ایران است. به باور عربستان، نفوذ و توان اثرگذاری ایران در منطقه و مسائل مهم آن بسیار افزایش یافته است و صعود شیعیان به رأس هرم قدرت در منطقه قابل پذیرش نیست. عربستان سعودی، یمن را حیاط‌خلوت خود می‌داند و تمام تلاش خود را به کار می‌گیرد نفوذ جمهوری اسلامی را در این کشور کم کند؛ بنابراین رقابت محوری روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی به‌مثابه دو بازیگر رقیب، مدت‌هاست وارد یک بازی بزرگ امنیتی در سطح منطقه شده است. رقابت این دو قدرت عمدتاً ماهیتی ایدئولوژیک و استراتژیک دارد که محدوده جغرافیایی وسیعی از سواحل مدیترانه تا دریای سرخ و خلیج فارس را شامل می‌شود.

یکی از مهم‌ترین نمودهای عینی این رقابت استراتژیک در سال‌های اخیر که رهبران سعودی را از گسترش نفوذ ایران و تضعیف جایگاه خود و متحدانشان در منطقه نگران ساخته است، رویدادهای پس از سال ۲۰۱۱ موسوم به بهار عربی بود. با سقوط دولت علی عبدالله صالح و پیرو آن دولت انتقالی منصور هادی و کنترل صنعا به دست حوثی‌ها در اواخر سال ۲۰۱۴ و توازن قوای منطقه‌ای که پیش‌تر به نفع ایران و با حضور در کشورهای عراق، سوریه و لبنان تغییر یافته بود، تقویت و اقتدار سعودی‌ها در شبه‌جزیره به چالش کشیده شد. تحولات یمن بیش از دیگر تحولات کشورهای منطقه، دو کشور جمهوری اسلامی ایران و عربستان را رودرروی هم قرار داده است. عربستان از مارس ۲۰۱۵ با حملات نظامی به یمن، در پی ایفای نقش هژمونی منطقه‌ای خود بوده است و رسیدن به این مهم را در چهارچوب ائتلاف‌سازی سیاسی - نظامی منطقه‌ای در پرتو سیاست تضعیف توانمندی‌های راهبردی منطقه‌ای ایران و حذف ایران از نظم‌سازی منطقه‌ای دنبال کرد.

کشور فقیر یمن اهمیتی استراتژیک در رقابت بین ایران و عربستان دارد؛ به گونه‌ای که می‌توان ادعا کرد بحران یمن در واقع بازی بزرگ ایران و عربستان است (صادقی و احمدیان، ۱۳۸۹: ۲۶۱-۲۶۲). در این بازی، عربستان سعودی تلاش کرده است با تشکیل ائتلاف و تهاجم نظامی به یمن، انصارالله را از قدرت سیاسی حذف و با چینش جریان‌های همسو در ساختار قدرت از نفوذ ایران در دولت یمن جلوگیری کند.

از نظر مقامات سعودی، پیروزی انصارالله در موقعیت جغرافیایی راهبردی یمن به زنجیره پیروزی‌های گفتمان انقلاب اسلامی و مقاومت در منطقه، حلقه‌ای دیگر می‌افزاید و سبب می‌شود دولت مستقل دیگری با گفتمان غالب استقلال و مقاومت در این منطقه پراهمیت شکل گیرد (نجات و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۶۱).

براساس یافته‌های این پژوهش، تسلط و حاکمیت کامل حوثی‌ها و انصارالله بر یمن، امنیت ملی عربستان سعودی را با توجه به آنچه پیش‌تر از دو بعد ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک بحث و بررسی شد (تحریک شیعیان جنوب و شرق و همچنین تهدید ترانزیت نفت از تنگه استراتژیک باب‌المندب)، به خطر خواهد انداخت و در واقع آن کشور این تحول را مساوی با نابودی خود می‌پندارد؛ بنابراین عربستان برای رهایی از این معضل و تضمین امنیت ملی خود و کنترل و مدیریت این تهدید به هر نحو مقتضی (حتی با تغییر سیاست خارجی محافظه‌کارانه سنتی خود به سیاست خارجی تهاجمی، ائتلاف‌سازی با کشورهای منطقه و فرامنطقه، اتحاد با رژیم اسرائیل و...) و با صرف هزینه‌های هنگفت به مقابله خود با انصارالله ادامه خواهد داد؛ تا جایی که قدرت این گروه و حامیان آنها را دچار فرسایش سازد.

بنابر شواهد و مستندات موجود، مهم‌ترین راهبرد دولت آل‌سعود در مدت نزدیک به ۵ سال بمباران بی‌امان خود در کشور ضعیف و مصیبت‌زده یمن، مبنی بر این مهم بوده است که ضمن شکست انصارالله، نیروهای طرفدار خود را در ساختار قدرت یمن حاکم یا در بدترین شرایط ممکن با تقسیم قدرت یمن با حوثی‌ها، آنها را در حاکمیت یمن سهیم کند و در این زمینه به نظر نمی‌آید از این هدف استراتژیک خود دست بکشد.

عده‌ای از تحلیلگران مسائل منطقه بر این باورند که عربستان سعودی در باتلاق جنگ یمن فرورفته و بر اثر حملات پهبادی یمن به آن کشور و به‌ویژه به تأسیسات نفتی آرامکو، آسیب‌پذیری‌اش دوچندان شده است و همین عامل باعث خواهد شد با انصارالله به مصالحه برسد؛ اما نگارنده بر این باور است که احساس تهدید عربستان از سوی گروهی (حوثی‌ها) که با تسلط خود بر یمن قدرت سیاسی و بنیان‌های اقتصادی عربستان را به چالش می‌کشد، باعث شده است سعودی‌ها در سیاست‌های منطقه‌ای خود دست به اقداماتی بزنند که با گذشته حکمرانی‌شان تفاوت‌های اساسی دارد. یافته‌های نگارنده در این پژوهش حاکی است حمایت‌های هرچند معنوی ایران از حوثی‌های یمن که هنوز تسلط کامل خود را بر آن کشور به دست نیاورده‌اند، به احساس بیم مفرط آل‌سعود از فروپاشی رژیم خود انجامیده است که پیامدهای آن عبارت‌اند از: ۱. نزدیکی عربستان و بعضی از کشورهای حوزه خلیج فارس به رژیم صهیونیستی؛ ۲. درخواست کمک از دولت آمریکا و دادن امتیازات فراوان به آن؛ برخلاف دولت اوپاما که تمرکز خود را بر تحولات شرق (مقابله با سیاست چین) گذاشته بود و به تحولات خاورمیانه کمتر توجه می‌کرد، آل‌سعود عاجزانه و با دادن امتیازات و خریدهای نظامی فراوان، از دولت آمریکا خواسته‌اند برای

مقابله با سیاست‌های ایران در یمن به آنها کمک کند و دولت آمریکا به‌ویژه پس از حمله به تأسیسات نفتی آرامکو، ۱۴ هزار نیروی نظامی خود را در عربستان مستقر کرد و ایران را تحت شدیدترین تحریم‌های اقتصادی، معاملات تجاری و همکاری‌های بانکی با خارج قرار داد؛ ۳. اقدام به جنگ نیابتی با کمک تکفیری‌ها؛ سعودی‌ها برای مقابله با نقش‌آفرینی ایران در تحولات یمن و برای جلوگیری از گسترش نفوذ آن در منطقه، دست به جنگ نیابتی با کمک تکفیری‌ها در کشورهای عراق، سوریه و لبنان زدند تا ایران را با صرف هزینه‌های زیاد در آن کشورها مشغول و آن را از حیاط‌خلوت و محیط امنیتی بلافصل خود دور کنند.

این سیاست‌های عربستان که فقط به چند نمونه از آنها اشاره شد، به‌منظور موازنه‌سازی در برابر ایران اتخاذ شده است و تا زمانی که این توازن قدرت منطقه‌ای برقرار نشود، این چالش کماکان پابرجا خواهد بود.

نتیجه‌گیری

موقعیت استراتژیک یمن به‌ویژه تسلط بر تنگه باب‌المندب، بنادر و جزایر واقع در دریای عرب و سرخ و همچنین جمعیت شیعه ساکن در شمال آن کشور در استان صعده که همواره با جمعیت شیعه عربستان در جنوب و شرق آن در تماس بوده‌اند، باعث شده است یمن همواره در سیاست خارجی عربستان سعودی جایگاه ویژه و حساسی داشته باشد. تلاش عربستان برای تسلط بر امور داخلی یمن، عنصر ثابت سیاست خارجی آن از اوایل دهه ۱۹۳۰ به بعد بوده است. عربستان همواره در تمامی بحران‌ها و تحولات یمن در دهه‌های گذشته، بازیگری فعال و اثرگذار بوده و نقشی مداخله‌جویانه در یمن داشته و این کشور را حیاط‌خلوت خود تلقی کرده است.

مسئله اصلی این پژوهش، بررسی دلایل تغییر رویکرد محافظه‌کارانه سیاست خارجی عربستان به رویکرد تهاجمی در یمن بوده است. دلایل این تغییر رویکرد از دو جنبه ژئوپلیتیک و ایدئولوژیک، و همچنین رقابت و زمینه‌های تعارض ژئواستراتژیک دو کشور در سطح منطقه بررسی شد.

یافته‌های پژوهش نشان داد به باور عربستان سعودی، قدرت‌یابی انصارالله در یمن و شکل‌گیری یک حکومت اسلامی و مردمی در آن کشور، همسو با منافع منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران ارزیابی می‌شود. حاکمیت کامل انصارالله در یمن به زعم عربستان، موازنه قدرت را به سود ایران تغییر و حوزه نفوذ آن را در منطقه خاورمیانه گسترش می‌دهد.

قدرت‌گیری حوثی‌ها در یمن، عربستان را در محاصره «کمر بند شیعی» و «تنگنای ژئوپلیتیک» قرار می‌دهد و توان، ظرفیت و نیز اهرم‌های اعمال فشار ایران بر عربستان و متحدان منطقه‌ای آن کشور را افزایش خواهد داد. این امر به معنی توسعه عمق استراتژیک ایران در منطقه و محاصره عربستان با شیعیان است که بی‌تردید برای عربستان تحمل‌ناپذیر خواهد بود.

حاکمیت آل‌سعود از نظم شکل‌گرفته در یمن پس از تحولات بهار عربی و منطقه به هیچ‌وجه رضایت نداشته و به انحای مختلف خواهان برهم‌زدن آن است. عربستان بنابر دلایلی که پیش از این گفته شد، حاضر به امتیازدهی به ایران درباره کشور یمن نخواهد بود؛ همان‌گونه که ایران هم از منافع خود در عراق و به‌ویژه در سوریه با وجود

هزینه‌های سنگین آن کوتاه نخواهد آمد؛ زیرا هر دو کشور برای حفظ حیات و تأمین امنیت خود به کشورهای یادشده نیاز دارند.

از زمان جنگ یمن، کشورهایی چون عراق، پاکستان، عمان و کویت برای ترمیم روابط دو کشور ایران و عربستان میانجیگری کردند؛ اما با وجود نرمش ایران، سعودی‌ها در این راه از خود کمترین نرمشی نشان ندادند و واکنش آنها همواره منفی بوده است. از سوی دیگر برخی تحلیلگران مسائل منطقه پس از ساقط شدن پهپاد آرکیو- ۴ گلوبال هاوک نیروی هوایی آمریکا در نزدیکی تنگه هرمز با سامانه پدافند هوایی ایران در خردادماه ۱۳۹۸ و همچنین حمله پهپادی یمن به تأسیسات نفتی آرامکو اذعان کردند عربستان از مجاری غیررسمی به دنبال مذاکره با ایران است؛ اما شاید این یک تاکتیک باشد؛ زیرا آن کشور گذشته از اینکه به «ابتکار صلح هرمز» به پیشنهاد ایران علاقه‌ای نشان نداد، در ماه سپتامبر سال جاری نیز پس از بحرین به ائتلاف تحت رهبری آمریکا در خلیج فارس پیوست.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد رقابت میان عربستان و ایران و تعارض منافع این دو کشور در بحران یمن، یک بازی با حاصل جمع جبری صفر ایجاد کرده و نتیجه این بازی، تضاد و کشمکش است. بدیهی است برای برون‌رفت از این بحران، لازم است دو کشور درباره مناطق حوزه نفوذ خود مذاکره کنند و به تفاهم برسند. این کار ضمن اینکه از محاصره یمن و خونریزی بیشتر مردم مظلوم آن کشور جلوگیری خواهد کرد، باعث فروپاشی اتحادها و ائتلاف‌ها علیه ایران، حضور کم‌رنگ قدرت‌های فرامنطقه‌ای در خاورمیانه، کاهش هزینه‌های جنگی و اقتصادی برای ضربه‌زدن به یکدیگر، افزایش ثبات، امنیت منطقه و... خواهد شد.

قدردانی

نگارنده بر خود لازم می‌داند از مساعدت مدیران کتابخانه دانشکده حقوق و علوم سیاسی، کتابخانه و مرکز اسناد دانشگاه تهران و همچنین دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه در انجام این پژوهش قدردانی کند.

منابع

- ۱- آل سید غفور، سید محسن، کاظمی، احسان، موسوی دهموردی، سید محمد، (۱۳۹۴)، تبیین رقابت استراتژیک جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی در یمن، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۲۹، شماره ۲، تهران، ۱۶۷-۱۴۵.
- ۲- احمدی، سید عباس، (۱۳۹۷)، تبیین مفهومی ژئوپلیتیک شیعه (ارائه تعریفی جدید)، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال ۱۴، شماره ۱، تهران، ۵۸-۸۱.
- ۳- اسدی، علی‌اکبر، (۱۳۹۴)، مداخله نظامی سعودی در یمن: در جست‌وجوی امنیت یا پرستیز، وبسایت ابرار معاصر تهران.

- ۴- التیامی‌نیا، رضا، باقری دولت‌آبادی، علی، نیک‌فر، جاسب، (۱۳۹۵)، بحران یمن: بررسی زمینه‌ها و اهداف مداخلات خارجی عربستان و آمریکا، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال ۵، شماره ۱۸، تهران، ۱۷۱-۱۹۸.
- ۵- برزگر، کیهان، (۱۳۹۲)، تحولات عربی، ایران و خاورمیانه، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، چاپ اول، تهران، ۳۴۰ص.
- ۶- ترابی، طاهره، (۱۳۹۰)، آمریکا و ثبات خلیج فارس در روند رقابت‌های ژئوپلیتیک ایران - عربستان، فصلنامه دیپلماسی صلح عادلانه، سال ۳، شماره ۵، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح (اروپا)، ۱۵۵-۱۷۴.
- ۷- تلاشان، حسن، (۱۳۹۱)، انقلاب اسلامی ایران و تأثیر آن بر تحولات ژئوپلیتیک شیعه در یمن، فصلنامه علمی پژوهشی شیعه‌شناسی، سال ۱۰، شماره ۴۰، قم، ۷-۳۰.
- ۸- جعفری ولدانی، اصغر، (۱۳۸۸)، عربستان و رؤیای تسلط بر یمن؛ رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره ۱۷، تهران، ۳۷-۶۷.
- ۹- چگنی‌زاده، غلامعلی، (۱۳۹۲)، موازنه قوا و روابط راهبردی چین با ایالات متحده آمریکا، فصلنامه روابط خارجی، سال ۵، شماره ۴، تهران، ۲۲۷-۲۶۳.
- ۱۰- حسینی متین، مهدی، (۱۳۸۲)، عربستان سعودی: تحولات داخلی و بحران‌های فراروی، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال ۱۰، شماره ۳، تهران، ۱۴۷-۱۷۰.
- ۱۱- حسینی مقدم، ناهید، یوسفی، بهرام، (۱۳۹۶)، راهبرد عربستان سعودی در قبال بحران یمن (۲۰۱۰-۲۰۱۵)، مجله بین‌المللی پژوهش، دوره ۳، شماره ۲۵، کرج، ۷۹-۱۰۳.
- ۱۲- خضری، احسان، صفوی، سید حمزه، پرهیزکار، امین، (۱۳۹۴)، ریشه‌یابی منازعات ایران و عربستان؛ مطالعه موردی: سه کشور عراق، بحرین و یمن، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، دوره ۷، شماره ۲۳، شهرضا، ۱۷۹-۲۰۷.
- ۱۳- دوئرتی، جیمز، فالتز گراف، رابرت، (۱۳۷۲)، نظریه متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، انتشارات قومس، چاپ اول، تهران، ۸۸۰ص.
- ۱۴- دهشیری، محمدرضا، حسینی، سید محمدحسین، (۱۳۹۵)، ژئوپلیتیک منطقه و روابط ایران و عربستان، فصلنامه روابط خارجی، سال ۸، شماره ۱، تهران، ۱۱۱-۱۴۳.

- ۱۵- ساعی، احمد، علیخانی، مهدی، (۱۳۹۲)، بررسی چرخه تعارض در روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی با تأکید بر دوره ۱۳۸۴-۱۳۹۲، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال ۹، شماره ۲۲، کرج، ۱۰۳-۱۲۹.
- ۱۶- سجادپور، محمدکاظم، (۱۳۹۰)، معضلات متراکم، آمریکا و یمن، دیپلماسی ایرانی، سایت دیپلماسی ایرانی؛ کد ۱۳۶۱۷؛ www.irdiplomacy.ir.
- ۱۷- صادقی اول، هادی، نقدی عشرت‌آباد، جعفر، میرکوشش، امیرهوشنگ، (۱۳۹۴)، تحلیل روابط ایران و عربستان سعودی از منظر نظریه واقع‌گرایی انگیزشی (۱۳۸۴-۱۳۹۴)، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، دوره ۷، شماره ۲۵، شهرضا، ۱۲۹-۱۶۰.
- ۱۸- صادقی، حسین، احمدیان، حسن، (۱۳۸۹)، دگرگونی جایگاه منطقه‌ای یمن؛ امکانات و چالش‌ها، فصلنامه راهبرد، سال ۱۹، شماره ۵۶، تهران، ۲۵۰-۲۷۰.
- ۱۹- کرمی، کامران، (۱۳۹۰)، بهار عربی و عربستان سعودی: آثار و واکنش‌ها. فصلنامه مطالعات خاورمیانه، دوره ۱۸، شماره ۶۶، تهران، ۷۹-۹۸.
- ۲۰- کرمی، کامران، (۱۳۹۴)، جنگ یمن و شکل‌بندی رفتار جدید عربستان در محیط متغیر منطقه‌ای، تهران، پایگاه تحلیلی خبری دیپلمات.
- ۲۱- مددی، جواد، (۱۳۹۴)، الزامات رویارویی با ائتلاف سعودی، فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، سال ۱۶، شماره ۲، تهران، ۶۱-۸۴.
- ۲۲- مرشایمر، جان، (۱۳۹۰)، تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ، ترجمه غلامعلی چگینی‌زاده، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ سوم، تهران، ۵۹۲ص.
- ۲۳- مصلی‌نژاد، عباس، (۱۳۹۰)، تحلیل سیاست موازنه قدرت ایران در رهیافت رئالیستی و نئورئالیستی، فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره ۱، شماره ۱، تهران، ۱۳۱-۱۵۸.
- ۲۴- نجات، سید علی، موسوی، سیده راضیه، صارمی، محمدرضا، (۱۳۹۵)، راهبرد عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران در قبال بحران یمن، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، سال ۹، شماره ۳۳، تهران، ۱۳۷-۱۷۹.
- ۲۵- هاشمی‌نسب، سعید، (۱۳۸۸)، بررسی تحولات اخیر یمن، پژوهش‌های منطقه‌ای، دوره ۱، شماره ۲، قم، ۲۸۰-۳۰۰.
- ۲۶- همیانی، مسعود، (۱۳۹۴)، تغییر جهت در سیاست خارجی عربستان سعودی: از استراتژی موازنه تا رهبری ائتلاف، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۲۹، شماره ۱، تهران، ۵۳-۷۴.

- 27- Belen Ana, Antepazo, (2015). "**Saudi Arabia: A Reginal Power Facing Increasing Challenges**", Documento de Opinion, Institute Espanol de Estudios Estrategioos, Pp 1-10.
- 28- Blumi, Isa., (2011), **Chaos in Yemon: Societal Collapse and the New Authoritarianism**, Routledge.
- 29- James, T., Paul, V., Wirtz, I., Fortmann, M., (2004). **Balanced of power: Theory and Practice in the 21th century**, Stanford University, California, 2 p.
- 30- Mossalanejad, Abbas, (2018). **The Middle East Security and Donald Trump's Grand Strategy**, Geopolitics Quarterly, Vol 13, No 4, Pp 20-52.
- 31- Mossalanejad, Abbas, (2017). **Trump's Middle East Policy Making and the Future of security**, Geopolitics Quarterly, Vol 12, No 4, Pp 39-65.
- 32- Plano, C., (1937). **Political science dictionary**, Illinois: Dryden press, Hinsdale, 26 p.
- 33- Sheehnan, Micheal, (2016). **The balance of power**, History and Theory, Routledge, London and New York, 188 p.
- 34- Taheri, Ebrahim, Naghosi, Sana, (2018). **Review of US Foreign Policy in the Middle East, Looking to the Future**, Geopolitics Quarterly, Vol 13, No 4.
- 35- Whitaker, Brian, (2015). "**Historical riview of relations Yemen and Saudi Arabia**", al-bab news, <http://www.al-bab.com/blog/2015/march/yemen-saudirelation, htm#sthash>, DOI:10.3389.